



۲۰۲۰/۰۸/۲۷

سید هاشم سدید

خدا پرستی؟!!

- خدا پرستی؟! پس چرا خوبی در تو وجود ندارد و دیده نمی شود؟ چرا راست و صادق نیستی؟
- چرا ذهن و فکرت همیشه از زشتی ها انباشته است؟ چرا همواره در پی فسادی؟
- چرا از خدایت بی خبری و از او نمی شنوی و نمی ترسی؟ و چرا بلاانقطاع به دنبال شر و شیطان و شرارت روانی؟
- چرا مدام از نیکی گریزانی؟ چرا شکمت، آن گونه که از پرهیزکاران و خدا ترسان در قرآن و در اسلام یاد و تعریف شده، به پشتت نجسیده؟
- چرا آخرت را به متاع قلیلی از دنیا می فروشی و حلال را بر حرام ترجیح نمی دهی؟ و از حد اعتدال خارج می شوی و ...

مگر نمی گویی خدا خوب و مهربان و منزّه است و می خواهد ما هم خوب و مهربان و منزّه باشیم؟ مگر نمی گویی خدا مهر، محبت و عمل نیکو را همیشه سفارش می کند؟ مگر به ترحم، شفقت و یاری به فقراء و نیازمندان ارشاد، هدایت و ترغیب نکرده؟ و به بذل و بخشش و ارفاقت فرخوانده است؟ و به حق جویی؟ و اجتناب از دورویی و دروغ و فسق و فساد و مردم آزاری و دزدی؟

من به کارت معترض نیستم، چون من هر چه و هر وقت گفته ام، و هر چه و هر وقت می گویم و بگویم، خطاء گفته و خطاء می گویم.

این سخنان، همه، کلام تو و کلام خدا و کلام کتاب توست که می گوید:

"ان الله لا يحب المفسدين."، و "ان الله يحب المحسنين."، و "احسنوا"، و "انفقوا فی سبیل الله" و... و "کسی که یتیم را از خود می راند، دین و روز قیامت را دروغ می پندارد؟" و نمی گوید که "یتیم را تحقیر مکن و سائل را از خود مران"، و "ناحق شهادت مده؟" و...

یا این آیات هم، چون من، منی مفتری، آن ها را به عنوان سند ارائه می کنم، برایت قابل قبول نیستند... با این افکار در تمام راه، رسیدم به منزل دوستی که تصادفاً آنجا مردی محاسن سفیدی با لباس معمولی، و با پیاله ای در دست نشسته بود.

چون پیاله خالی بود، حدس زدم که ایشان مدتی پیش از من به منزل دوستان رسیده و قبلاً یک یا دو پیاله چای را هم باید نوشیده باشد.

➤ بعد از احوال پرسسی با وی، دوستم او را به من معرفی نموده افزود :

« مولوی صاحب انسان مهربان و بسیار شریفی است. مانند سایر علمای دینی به مال دنیا علاقه ای ندارد. به همین دلیل آدمی است راست و صادق و صریح اللهجه و...»

سخن دوستم را با این جمله که آغا صاحب مانده است، بگذار کمی دم خود را راست کند، قطع کرد. فهمیدم که از تعریف زیاد خوشش نمی آید. نشستم. پیاله را پر از چای نموده به صحبت های دوستم که پیرامون فساد و آدم مفسد می چرخید و با آمدن من قطع شده بود، و اینک دنبال می شد، گوش دادم.»

➤ بعد از یک یا دو دقیقه دوستم پرسید:

«مولوی صاحب در جایی از صحبت تان کلمه مفسد را به کار بردید. کلمه "مفسد" را همه و شاید هر روز چندین بار به کار ببریم و هم از دیگران بشنویم. این کلمه، طوری که می دانید، عربی است. من در حد خود معنی آن را می دانم. اما، معنی جامع و مانع این کلمه را آن گونه که در کتاب الله آمده است، من یقیناً نمی دانم و شاید بسیاری از مردمان عادی هم معنی دقیق آن را ندانند. معنی آن بنا بر فرهنگ دینی و از نظر شما چه خواهد بود؟»

کمی با ناباوری و تعجب به او نگاه کرد. ولی قبل از اینکه چیزی بگوید، دوستم گفت:
« من معنی لغوی این کلمه را به خوبی می دانم. تنها می خواستم معنی اصطلاحی آن را و اینکه از نظر فرهنگ دینی و اصطلاح قرآنی چه معنی می دهد، بدانم.»

م:
«فرقی زیادی با معنی لغوی خود ندارد. معانی قرآنی آن همان معانی لغوی اش هستند، که عبارتند از تبهکار، شرطی، فتنه گر، غماز و جنگ طلب؛ و تبهکار، یعنی مجرم و گنهکار و جانی و طالح - ضد صالح - و نابود کننده و ویرانگر.»

د:
«هر کسی که باشد؟»

م:
«هر کسی که باشد!»

د:
«حتا آن هایی که نماز می خوانند و روزه می گیرند و حج می روند و صدقه و خیرات می دهند و کلمه می خوانند؟»

م:
«مسلمانی تنها در نماز و روزه و در گفتار نیست. در عمل نیک و خدمت به خلق الله و اجتناب از بی عدالتی و ظلم نیز است! به عمل اشخاص در ارتباط با مردم و جامعه هم نگاه کن! گپ ها و اعمال عبادی پنج گانه را، تا با اعمال اخلاقی و نیک یکی نباشد، باور مکن. صدق، یعنی یکی بودن گفتار با عمل. غیر از آن کار هایی که تو در بالا یاد کردی، ما مسؤولیت های دیگری هم در برابر انسان ها از نظر دین داریم. آن ها هم شرط اند! کسی که گفتار و عملش یکی نیست، نه تنها صادق نیست، که منافق و مزور نیز است. بعد از آن پرسید: می دانی منافق یعنی چه؟»

د:
«به درستی و به تمام معنی، چون این کلمه هم عربی است، و از نظر اسلام، نه!»

م:
«منافق، یعنی دوروی. کسی که ظاهرش چیزی ست و باطنش چیزی دیگر. به زبان مسلمان است و در دل کافر، یعنی اعتقادی به اسلام ندارد.»

د:
«پس این هایی که گفتند و می گویند جهاد ما فی سبیل الله بود و حال...؟»

م:
«براستی کور مغزی، یا می خواهی مرا مسخره کنی؟! یا این است که در پی آنی که مرا با مردم به جنجال بیندازی؟ همین قدر بدان که اسلام، مانند هر اعتقاد و ایدئولوژی دیگری در جهان، مکتب عمل است؛ نه حرفی که به کاهی بی دانه ماند!

چرا شما افغان ها کمی هم عقل، خرد و مغز خودتان را به کار نمی اندازید؟
به آنچه گفتم کمی دقت کن، جوابت را حتماً خواهی یافت!»

از جملات اخیر وی معلوم می شد که با دوستم زیاد نزدیک و به اصطلاح همسایه های ایرانی ما "خودمانی" بود.

هرچه بود، من او را همانگونه یافتم، که دوستم معرفی کرده بود: خوش رفتار، خوش قلب، ولی به اندازه لازم رک و راست.

وقتی نمازش بود. برخاست. با لبخند ملیحی خدا حافظ گفت و رفت و ما را تنها گذاشت.
وقتی تنها شدیم، دوستم گفت:

«ای کاش همه مسلمانان، به ویژه دیندارانی که فعلاً سرنوشت مردم و کشور ما را در دست دارند، همین گونه می اندیشیدند و همین گونه انسان های کم توقع و قانع و درست کاری بودند و...»
چون سکوت مرا مشاهده کرد، او هم سکوت کرد. چیزی برای گفتن نداشتم، چون به نظر من گپ از گپ گذشته است و به گپ هم سر کلاوه معضلات افغانستان را نمی توان پیدا کرد.
مثلی که افکار مرا خوانده باشد، تنها تبسمی کرد و صحبت را به طرفی دیگر برد.
د = دوستم.

م = مولوی صاحب.

آیات ۱ و ۲ سوره ماعون.



برای مطالب بیشتر این نویسنده، لطفاً اینجا را کلیک کنید